**شرح احوال احمد راد**

**راد، احمد**

شهریور 1317 آقای صادقی‏نژاد در مرخصی بود و من کفالت معارف خراسان را عهده‏دار بودم.تلگراف رمزی از مرحوم مرآت وزیر فرهنگ وقت رسید که اداره را بعضو ارشد تحویل داده به تهران بیایم.نمی‏دانستم موضوع چیست.تلگرافی جواب دادم آیا باز باید به مشهد برگردم یا دیگر برنخواهم گشت؟جواب رسید محل خدمت تهران خواهد بود.تا ورود به تهران و ملاقات با وزیر فرهنگ نمی‏دانستم چه کاری برای من در نظر گرفته شده.وقتی به دیدن وزیر فرهنگ رفتم ابتدا به‏طور شوخی گفت مثل اینکه خیال‏ می‏کردی برای محاکمه احضار شده‏ای.گفتم از دستگاههای اداری چندان مستبعد نیست. رئیس کارگزینی وقت را خواستند و دستور دادند حکم مرا به معاونت اداره تعلیمات ولایات‏ که بعد به نام فرهنگ شهرستانها خوانده شد صادر کند.و به این سمت به آقای مهدی ایرانی‏ رئیس اداره تعلیمات ولایات معرفی شدم.

ایرانی مردی است با همت،درستکار و تجربت آموخته،علاقهء او به کار خود به حد افراط به هر مأموریت که می‏رفت و اگرچه یک ماه به طول می‏انجامید در بازگشت چند شب تا نیمه شب در اداره تنها میماند و تمام مکاتباتی را که در مدت غیبت او انجام پذیرفته‏ بود می‏خواند و موضوع را برطبق نظر خود تعقیب می‏کرد.در موقع تنظیم بودجه سالانه‏ وقتی با زیرورو کردن اعتبارات می‏توانست یک دبستان دو کلاسه در دهی تأسیس کند واقعا آثار وجد و سرور از چهره‏اش نمایان میشد.

نزدیک به نه سال متوالی من در فرهنگ شهرستانها چندی به عنوان معاونت و مدتی‏ به عنوان ریاست اداره خدمت کردم.در این مدت خدا را شاهد می‏گردم که جز سعی در انتخاب مأموران صالح فرهنگ نظری نداشه‏ام.در اواسط سال 1326 بعلت اینکه‏ برای رضای خاطر متنفذی رئیس فرهنگ محلی را که من معتقد به ابقای او بودم تغییر دادند از کار کناره گرفتم و سمت بازرس عالی یافتم.در 11 ر 2 ر 28 به ریاست بازرسی‏ اداری منصوب و در 24 ر 5 ر 29 به ریاست ادارهء آموزش ابتدائی انتخاب شدم.مدت ریاست‏ اموزش ابتدائی به سه ماه نرسیده بود که دریافتم اصلاح وضع آشفته مدارس تهران با اعمال‏ نفوذ بی‏حدو حصر وکیل،روزنامه‏نویس،و متنفذین و سایر مردمان مزاحم،کار من نیست‏ می‏خواستم استثناء در کار نباشد و ساعات کار همهء آموزگاران یکسان باشد؛اما معلمی‏ که منتسب به خاندان بزرگی بود توصیه‏ها می‏آورد که به عنوان معلم قرآن و شرعیات‏ هفته‏ای هشت ساعت کار کند.یا سفارش میشد برای خانم دیگری که با شوهرش در فرهنگستان‏ به سر می‏برد مرخصی استعلاجی صادر شود یا فلان معلم که هیچ ناخوشی نداشت و میخواست‏ در تهران بگردد بیمار و معاف از کار محسوب شود.در ناحیه‏ای تعداد دبستان بیش از حد احتیاج،و در ناحیه‏ای دیگر کمبود مدرسه کاملا محسوس بود.من شاگردان مدرسه‏ای را که وجودش زائد بنظر می‏رسد میان مدارس مجاور تقسیم و در ناحیهء دیگر خانه‏ای اجاره و مدرسه تأسیس کردم صاحب محل دبستان منحل شده که با اعمال نفوذ و زدوبند اجاره‏ گزافی میگرفت به تحریک او مورد ضرب و شتم و زشتگوئی قرار گرفتم.بر اثر وجود چنین‏ مشکلات ناچار از کار کناره گرفتم.

آنگاه به ریاست اداره کارپردازی انتخاب شدم.خیال می‏کردم در این اداره دردسر کمتر است.سعیم این بود تا ممکن است از افراط و تفریط جلوگیری و در معاملات صلاح‏ فرهنگ تا حد امکان رعایت شود اما کسانی که با این معامله‏گران سالها زد و بند داشتند نگذاشتند.کارم با حسابداری به کشمکش انجامید.رئیس اداره حسابداری وقت که‏ خود را در امور مالی مختار میدانست و می‏خواست کارپردازی اوامر ایشان را بی‏گفتگو اطاعت کند از سرپیچی و اعتراضات من بر تصدیق مخارج بیهوده چندان ناراحت شده بودکه دستور داد از قبول مراسلات کارپردازی خودداری کنند.من هم معامله بمثل کردم،و میان‏ ادارهء حسابداری و کارپردازی مدتی ارتباط قطع شد.وزیر تغییر کرد و وزارت دارائی هم‏ رئیس حسابداری را تغییر داد و دیگری به جای او انتخاب شد.من هم برای بار دوم‏ به ریاست ادارهء فرهنگ شهرستانها منصوب شدم.گویا رئیس جدید اداره حسابداری برای‏ اینکه دگربار رئیس کارپردازی ایرادگیری بر سر کار نیاید وزارتخانه را قانع کرد که استقلال‏ کارپردازی از میان برود و زیر نظر اداره حسابداری کار کند.

از تاریخ 14 ر 8 ر 29 تا 21 ر 11 ر 30 باز به کار فرهنگ شهرستانها که بدان سابقه‏ داشتم مشغول بودم.اما همین سابقه و آشنائی به کار مأموران صالح و طالح موجب دردسر شد. از جمله وزیر وقت می‏خواست به اصرار استاد منتظر الوکاله‏ای رئیس فرهنگ محلی را که در مدت مأموریت خود خدمات شایانی انجام داده بود،بعلاوه دانشمندی فرزانه بود،تغییر دهد و من مانع بودم‏1و نیز وکیل صاحب اقتداری به وزیر وقت سفارش کرده بود کسی را که‏ سابقه محکومیت اداری داشت،و به علت نادرستی چند ماه از خدمت برکنار شده بود برای‏ تأمین وکالت آیندهء خود به نمایندگی فرهنگ محل منظور برگزیده شود.و به علت ناشایستگی‏ آن شخص من با انتخاب او مخالف بودم وزیر گرفتار اصرار آن وکیل بود.هر روز به من‏ هم تلفن میکرد و نتیجهء کار را می‏پرسید جوابش دادم شخص موردنظر نه از نظر اخلاقی‏ شایستگی دارد نه از صحبت عمل.دست‏بردارنبود.عاقبت گفتم آقای وکیل طرفداری از شخص‏ نادرستی همجنسی را میرساند و بیش از این سزاوار نیست موضوع را تعقیب کنید.البته‏ نمایندهء صاحب توقع را این کلام خوش نیامد و غرغرکنان مکالمه را قطع کرد.

این‏گونه سرسختیها که بنظر من برای حفظ مصالح فرهنگی لازم مینمود و به قول‏ دوستان به«خلخلی اداری»تعبیر میشد موجب گردید استاد گرامی.وزیر فرهنگ وقت‏2،که‏ در آغاز کار مرا در حلقهء مشاوران خود وارد کرده بود رنجیده خاطر شود.روزی بدون اطلاع‏ قبلی،در منزل از رادیو شنیدم که دیگری به جای من به ریاست ادارهء فرهنگ شهرستانها انتخاب شده.نفس راحتی کشیدم و خدا را شکر کردم که من از انجام تقاضاهای ناروا آسوده‏ شدم و جناب وزیر از شر نافرمانی‏های من آزاد شده.

(1)-تصور می‏رود مرا استاد سید محمد فرزان است.(مجله یغما)

(2)-گویا مرحوم غلامحسین رهنما رحمة اللّه علیه.(مجلهء یغما، باز با عنوان بازرس عالی وزارتی در ردیف بیکاران در آمدم.چند ماهی گذشت.وزیر جدید بر سرکار آمد.با اینکه هیچگونه سابقهء آشنائی میان ما نبود مجددا برای بار سوم به دستور او رئیس اداره فرهنگ شهرستانها شدم(از تاریخ 12 ر 5 ر 31 تا 12 ر 6 ر 32) دورهء پرآشوبی را گذراندم؛با دسته‏های مختلف که هرکدام فقط سود خود را در نظر داشت‏ و غالبا با اصلاح جامعه و فرهنگ مطابقت نمیکرد پیوسته در کشمکش بودم.من هیچگاه‏ در هیچ حزب سیاسی و دسته‏بندیهای اداری شرکت نکرده‏ام و هرموقع سعیم مصروف این‏ بود که صلاح فرهنگ و مردم را رعایت کنم.نمیخواهم مدعی شوم که از اشتباه و خطا مصون‏ بوده‏ام«ما ابرء نفسی»اما ناروا و بیگناه مورد اتهام بیشتر دسته‏ها بوده‏ام.مثلا چون به‏ درخواست روضه‏خوانی ترتیب اثر نداده بودم مرا زندیق و کافر خوانده بود،یا به سبب اینکه‏ فلان جوانک معلم را به علت سوء اخلاق از کار برکنار کرده بودم در روزنامه‏های چپ‏تاب‏ مورد عتاب و خطاب واقع شدم.

اگر بخواهم دربارهء گرفتاریها و اشکالات دورانهای مختلف تصدی ادارات مرکزی‏ تفصیل دهم سخن به درازا خواهد کشید.نه مقام اقتضا دارد و نه حوصله دارم.

در تاریخ 12 ر 5 ر 32 به تقاضای خود از تصدی فرهنگ شهرستانها برکنار و بازرس‏ وزارتی شدم.دیگر خسته و فرسوده شده بودم.از کارهای پردردسر کناره گرفتم.چندی‏ عضو دادگاه اداری،بعد دبیر شدم و پس از چندی به تدریس ریاضی و ادبیات فارسی مدرسه‏ عالی سپهسالار مأموریت یافتم.

از سال 1317 علاوه بر کار اصلی فرهنگی،رسیدگی به امور مالی مدرسه سپهسالار که کار غیر دولتی محسوب می‏شد،از طرف وزیر فرهنگ وقت که در آن اوقات نیابت تولیت‏ مدرسهء سپهسالار را عهده‏دار بود به من واگذار شد و در ساعات غیر اداری و غالبا عصرها و شبها به حسابداری مدرسه اشتغال داشتم و ضمنا هفته‏ای چند ساعت هم در این مدرسه به طلاب‏ فارسی و ریاضی و گاهی هیأت تدریس می‏کردم.

در تاریخ 7 تیر 1337 حکم بازنشستگی صادر شد و پس از 37 سال خدمت مستمر رابطه‏ام با وزارت فرهنگ(آموزش و پرورش کنونی)قطع شد.

خدا را شکر می‏کنم که خوشنام کنار رفتم و در این آخر عمر روزگار را با خاطری‏ آسوده و وجدانی راحت می‏گذرانم و حمد خدا را که هنوز قدرت کار و حال مطالعه و تعلیم و تعلم باقی است و به کار غیر دولتی خود در مدرسه سپهسالار ادامه می‏دهم.از درگاه الهی‏ مسئلت دارم که توفیق عنایت فرماید در بقیه عمر جز رضای او عملی انجام ندهم.